



پروشکا، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«من» واپس نگرنده

به پندار افلاطون، هر يك از ما پیوسته پیر تراست، جوان تر است، و همان سنی را دارد که دارد. اگر این درست باشد، پس سارتر، در پاره‌یی از زندگی نامه‌اش، «واژه‌ها» (۱) که خود او به زیبایی

نگاشته است، وزندگی او را تا سن دوازده میپوشاند دل بستگی خودش را در وجود خودش در حدیک پسر بچه به طریقی بسیار شگفت و بسیار ویژه تنگ و محدود گردانده است: سارتر جوان چنان که به چشم سارتر نویسنده میآید، پیوسته پیرتر است، او هرگز جوانتر نیست؛ او هرگز حقا سنی را که داشته است ندارد. چقدر پیرتر است؟ پیرتر به اندازه بی که نویسنده ی کتابش در باره ی زندگی اش میان زادن و دوازده سالگی باشد؛ پیرتر، حقا، به اندازه بی که پدر پدرش باشد، Jean-Baptiste Sartre، که در باره ی او ژان پل سارتر می نویسد «او اکنون میتواند فرزند من باشد.»

سارتر هرگز پدرش را ندید، پدری که به زودی پس از زاده شدن ژان پل مرد. اکنون آدم میخواهد بداند پسرک، هنگامی که خبر یافت پدرش مرده چه واکنشی نشان داد. به ما در حقیقت گفته میشود که مرگ ژان باپتیست حادثه ی بزرگ زندگی ژان پل بود. اما این داوری به نظر میآید، داوری سارتر بالغ باشد، نویسنده ی «واژه ها» و نه از آن سارتر جوان، که ممکن بود احساس دیگری داشته باشد. به جای احساسهای پسر ما این تفکرها را از نویسنده دریافت میداریم:

«پدر خوبی وجود ندارد، این قاعده ی کار است. بشر را برای این ملامت نکنید، پیمان پدری باید سرزنش شود، که پوسیده است. به وجود آوردن بچه، چه بهتر؛ داری کردن آنها، چه نابخاری بی! اگر پدرم زنده میماند، با تمام وزن بر من میافتاد و خردم میکرد. بخت یاری کرد، و او جوان مرد. در میان Aeneas (۲) و پیروان او که Anchises های (پدران) خود را روی شانه های خود حمل میکنند، من از ساحلی به ساحل دیگر میروم، تنها و بیزار از آن به وجود آورندگان نامرئی بچه ها که سراسر عمر بر شانه های پسران خیش سوارند. من مرد جوانی را پشت سر گذارم که فرصت نداشت پدر من گردد.»

اکنون این ملاحظه ها در باره ی بی پدر بودن ممکن است، همان طور که سارتر خودش یاد داشت میکند، درست یا نا درست باشد؛ اما، به هر صورت، به نظر نمیرسد که چنین ملاحظاتی را یک کودک به عمل آورده باشد. سارتر جوان در باره ی بی پدر بودن چه میاندیشید؟ سارتر این اندازه به ما میگوید: «اما، من، خیال میکنم خوشحال

Aeneas-۲ قهرمان شعر ویرژیل «Aeneid» سرباز جنگنده ی ترویی که پس از سقوط تروی به ایتالیا آمد، در راه از خطرهای بسیار جست و به عنوان پایه گذار باستان روم در نظر گرفته شده است. میگویند «اینیاز» فرزند Anchises و ونوس بود که وقتی در راه رم به کارتاژ رسید Dido ملکه ی افسانه یی و پایه گذار کارتاژ به او دل باخت و چون کارتاژ را ترک کرد دید و از عشقش خود بگشت.

شده بودم. « که به نظر می‌آید پاسخ قطعی و رسایی باشد به فقدان او. سارتر به هر صورت آشکار نمی‌کند که از چه وقت به عنوان یک پسر بچه خوشحال شده بود. که بی‌پدر است. در حقیقت، به هیچ وجه روشن نیست که سارتر شادمانی کنونی را از اینکه هرگز پدری را نمی‌شناخته به پسر نسبت نداده باشد که هرگز چنان احساسی نداشته است.

اما دیگر رویداد های « بزرگ » کودکی سارتر چه بوده است؟ آشنایی او با ادبیات، اول چنانکه ساخته‌ی دیگران بوده است، بعد چنانکه خودش، اغلب متقلبانه، آنرا می‌ساخته؛ سرانجام ورودش در رشته‌ی کار آینده‌اش، رشته‌ی کاری که در همان وقت احتمال همگامی‌اش با افتخار میرفته است. اکنون این حادثه‌ها به مفهومی از ظرف سارتر بیان میشوند که امروز برای او دارند و نه به مفهومی که در هنگامی که پسر بچه‌ی پیش نبود برای او داشته‌اند. لیکن پیش از اینکه این لحظه‌های « بزرگ » کودکی او را مورد توجه قرار دهیم، اجازه دهید ببینیم سارتر چگونه یکی از تجربه‌های کم‌اهمیت تر خود را گزارش میکند، آشنایی او با سینما. زیرکانه اشاره میکند، در نخستین بار، هنگامی مادرش او را به سینما برده است که سینما خیلی زیادتر از خود او پیر نبوده است، او نه ساله و سینما دو اوزده ساله. واکنش او در قبال نخستین فیلمی که دید چه بود؟ سارتر مینویسد: « سینما تظاهر تر دید آمیزی بود که من خودسرا به برای آنچه که هنوز نداشت دوستش داشتم. آن جریان پی در پی، همه چیز بود، آن هیچ بود، همه چیز بود که به هیچ‌گاهش داده شده بود. آیا ممکن است این همان چیزی باشد که سارتر در آن زمان می‌اندیشید؟ درباره‌ی خودش چنان که در آن زمان بود مینویسد: « هر چند در برابر چیزهای مقدس بی‌تفاوت بودم، جادو را دوست میداشتم، بی‌شک. این شاید درباره‌ی بیشتر بچه‌ها درست است، اما چیز جالبی که آدم دوست میدارد بداند و سارتر به‌ما نمی‌گوید، این است که چگونه فرق میان چیزهای مقدس و سحر آمیز در مغز پسر بچه، سارتر، در هنگامی که هنوز از این اصطلاحها به‌عنوان ایده‌ها آگاه نبود، داده میشود.

مدعی است کتابهایی که می‌خوانده آثار بی‌ارو می‌گذاشته که بی‌باید گذاشته باشد زیرا « طفل خیالبافی که بودم، از خودم با (نیروی) خیال دفاع مینمودم. لیکن آیا سارتر جوان درباره‌ی خودش به‌عنوان طفلی خیالبافی فکر میکردم؟ در هر حال این است اثر اولین کتابی که می‌خواند:

« من قهرمانی شدم. زیبایی‌های خود را دور انداختم. مسالهی خوشنود گرداندن دیگر مطرح نبود، تحت تاثیر قراردادن بود. من خانواده‌ام را ترک کردم... در حالی که باوشت‌ها و روش‌ها سیر و سرگران شده بودم، اعمال واقعی در اندیشه‌های پوچ خود انجام دادم. من یک Paul d' Ivoi ی دشوار و مرگ‌پذیر اختراع کردم. به جای کار و نیاز، که در باره‌ی آن چیزی نمیدانستم، خطر را میان کشیدم. هرگز آن اندازه دور از ضدیت با نظام موجود نبودم. مطمئن از این که در بهترین جهانها زندگی خا هم کرد، وظیفه خودم را پاک کردن این جهان از غولها قراردادم. در حد پلیسی و مثله‌کننده‌یسی (Lyncher)، هر شامگاه

دسته‌یی از راهزنانی را قربانی می‌کردم . من هرگز در جنگهای پیشگیر شرکت نمی‌جستم یا دست به اقدامهای کیفر بخش نمی‌زدم. بی‌شادمانی یا خشم میکشتم، تا بانوان جوان را از مرگ برهانم. من از این موجودهای ناتوان نمیتوانستم چشم‌پوشم، آنان مرا صدامیزدند. روشن بود که آنها نمیتوانستند روی کمک من حساب کرده باشند زیرا مرا میشناختند. اما من آنان را در چنان مخاطره‌هایی می‌افکندم که هیچ‌کس نمیتوانست رهایی‌شان بخشد، مگر خودم. هنگامی که سر بازان شمشیرهای کج خود را می‌آختند، ناله‌یی در میان صحرا میدوید و صخره‌ها به‌ش‌ها می‌گفتند: «جای سارتر خالی ست» .

چیز مهم، اما، آشنایی او بود با هنر نویسندگی . پدر بزرگش در Arcachon برای او مینوشت، جایی که سارتر وسیله‌ی مادرش و مادر بزرگش عمومین برای تابستان برده میشد. سارتر میگوید، Charles Schweitzer مینوشت:

«... دو صفحه برای لوئیز، بعدالتحریری (متمم نامه‌یسی) برای Anne Marie، و یک نامه‌ی تمام به شعر برای من . برای این که مرا از استعداد خوبم آگاه بسازند، مادرم قواعد عروض را فراگرفت و به من آموخت. شخصی به من یاد داد که شتابزده پاسخی به شعر جور کنم. اترغیب شدم تمامش کنم، کمکم کردند . هنگامی که دو زن نامه‌ها را فرستادند، آن قدر به تعجب گیرنده خندیدند که اشک از چشم‌هاشان راه افتاد. عادت ناشیده (۳) بود؛ رشته‌ی تازه‌ی پدر بزرگم و نوه‌ی او را باهم متحد میگرداند . آنها با یکدیگر سخن میگفتند . . . مانند پای اندازان (۴) Montmartre ، به زبانی که زنها از آن دور داشته میشدند.»

ما هرگز سارتر جوان را به‌طور مشخصی نمی‌بینیم . گاهی چشممان به او می‌افتد ، ولی هرگز قادر نیستیم او را از اظهار نظر های لطیف ، رسا و اغلب تعجب آوری که سارتر بالغ در باره‌ی او کرده است جدا بسازیم .

۳ - تاشیدن To form

۴ - پای انداز یا پا انداز واژه‌ی، گویی مردم ساخته ، برای جاکش که در لرستان

شنیده ام - م .

همچنین قادر نیستیم پدر بزرگ سارتر، شارل شوایتزر، مادر بزرگ او لوئیز و مادر او آن ماری را از عقاید استوار شده بی که سارتر از آنها تاشیده است تشخیص بدهیم. اما هر گاه این عقاید کافی باشند که سارتر را به گذشته برگردانند، برای بازگرداندن ما به عقب کافی نیستند؛ یا، دست کم، برای بازگرداندن من کافی نیستند. من میتوانم از آنچه سارتر در باره بستگانش میگوید لذت ببرم؛ ولی نمیتوانم حضورشان را احساس کنم، از آن که سارتر عقاید غیر چارپلوسانه‌ی خود را کاملن جانشین آن ساخته است. اما برای من، به عنوان يك نفر، نگاهداشتن عقاید - حتا اگر بسیار درخشان باشند - در ذهن همان اندازه دشوار است که به خاطر آوردن اشخاص آسان میباشد.

«زندگینامه‌ی خودنوشت» (Autobiography) به نظر من، بازگفتن روی دادهایی است از زندگی نویسنده به نحوی که اتفاق افتاده با آنچه که نویسنده ممکن است در زمان این حوادث احساس کرده یا اندیشیده باشد، تا آنجا که میتواند آنها را دقیقن به یاد آورد. در چنین انگاره‌ی «واژه‌ها»، يك زندگینامه‌ی خودنوشت به هیچ معنای روشنی از عنوان نمیتواند باشد.

پس «واژه‌ها» چیست؟ اما پیش از این که من پاسخ خود را به این پرسش بدهم، میخواهم تعدیل امکان‌پذیری از شیوه‌ی سارتر را در نوشتن این کتاب، آن چنان که نوشته شده، پیدا کنم. این ادعا ممکن است بشود که هر گاه کسی میخواست داستان زندگی را بنویسد و همه‌ی وصفها و حالت‌های گذشته‌ی خود و نیز حالات کسانی را که صمیمانه با آنها درگیر شده بود و از آن میان (حالات) مادرش، مادر بزرگش و پدر بزرگش، را، اساسن دروغین میشناخت، چه راه دیگری برای نشان دادن حقایق زندگی خود به جز شیوه‌ی بی که سارتر در نوشتن «واژه‌ها» برگزیده، در اختیار داشت؟ سؤال من، اما، این است: چرا باید شخص در چنین وضعی بخواهد زندگینامه خود را بنویسد؟ قطعن می باید حقیقتی در شخص حتا در حالت يك کودک وجود داشته باشد، حقیقتی در آنها که شخص برای بار اول با آنها تماس گردیده است، تا انگیزه‌ی درونی برای گفتن داشته باشد و ترجیح ندهد که ضد داستان خودش استدلال نماید. اطمینان ندارم که این عقیده هر کس را قانع بسازد. قطعن **Harold Rosenberg** قانع نخواهد گردید، زیرا، چنان که در **New Yorker** مینویسد، با توصیف ویژگی‌های کتاب سارتر در حد «زندگینامه‌ی خودنوشتی منفی» بسنده میکند. اکنون من فکر نمیکنم آقای روزنبرگ در بکار بردن این اصطلاح، در اندیشه‌ی تاشهای متداول، یا نفی تاشهایی، چون ضد - داستان، یا ضد - نمایشنامه باشد. فکر میکنم قیاس یا شباهتی که آقای روزنبرگ در نظر دارد، میان زندگینامه‌ی خودنوشت منفی و حکمت الهی منفی است. اما در چنین فرضی، قیاس او فقیرانه است. سارتر داستان خودش را دارد میگوید، در حالی که حکمت الهی منفی وسیله‌ی خدا نوشته نمیشود، حکمای الهی آن را مینویسند. اگر خود خدا بنا باشد حکمتی الهی بنویسد، تردید دارم که آن حکمتی منفی بوده باشد.

نظر آقای روزنبرگ هنگامی که تاکید میکند، هدف واقعی کتاب سارتر به هم پیوستن حوادث گذشته نیست، بلکه این است که علیه همه‌ی آن ارزشها که تجربه‌ی او را منحرف و زشت گردانند، او را به حالت‌های دروغین اجبار نمودند، و داستان او را از اینکه داستانی واقعی باشد مانع شدند، از لحاظ ایدئولوژی استدلال نماید نیز به سختی

معمولانه تر میباشد .

من تصور میکنم آقای رزنبرک - وهم چنین دوشیزه Kathleen Nott در Commentary -
رواژه ها ، را در حد آمیزه بی از ایدئولوژی و زندگینامه‌ی خود نوشت تلقی میکنند . به
نظر میاید هیچ يك از این دو نویسنده را این حقیقت که توصیف در زندگینامه‌ی خود نوشت
اگر مفهوم زندگینامه به درستی درك شده باشد ، در دورترین قطب ممکن از ساختمان
ایدئولوژی قرار دارد ، آزار نمیرساند . آقای رزنبرک و دوشیزه نات از چیزی که تصور
میکنم حائز اهمیت درجه‌ی اول است و ممکن است آن را در این شکل تعمیم یافته خلاصه
کرد آگاه به نظر نمیرسند - یا توجهی به آن نمیدارند - : بسیار آسان تر است که
اندیشه های شخص را به ایدئولوژی رنگآمیزی کرد تا خاطره های او را .

من باید در این جا خاطر نشان بسازم که زندگینامه‌ی خود نوشت ، به نحوی که از
این اصطلاح معمولن درك میشود ، بستگی ی بسیار نزدیکی دارد با آن انضباط فکری که
سارتر در آغاز دوره‌ی زندگیش برگزید ، روش وابسته به پدیده‌شناسی Edmund Husserl .
این روش از کسی که آن را به کار میبرد میخاهد تا در پاسخ خود به هر حقیقت
یا مفهومی که در مقابل مغز او قرار دارد اثر بر خورد با آن حقیقت یا مفهوم را قبل از اینکه
در باره اش فکر کند و اثر بر خورد با آن را پس از اینکه تفکر شروع گردید جدا بسازد .
هدف روش این است که دریافت ساده ، طبیعی و مستقیم مغز را در زمینه‌ی مفاهیم از گرایش
مغز به توجیه و سفسطه آمیز کردن این معانی و تحریف و ساختگی گرداندن آنها حمایت نماید .
بیدرننگ دیده میشود که این روش برای هر کس که تمایل به ثبت کردن تجربه‌ی
گذشته خود به شیوه‌ی حقیقت آمیز داشته باشد بسیار مفید میباشد . در حقیقت ، تقریبین هر کس
که داستان زندگی خود را با جزئیات واقعی آن بیان میکند ملزم است که نوعی پدیده
شناس باشد . شخص باید فقط به نمونه های زندگینامه‌ی خود نوشت که دست داریم
نگاه کند تا بتواند حقیقت این نکته را بیازماید . دل بستگی ی تولستوی به گذشته‌ی خودش
و بدگمانی مداوم او نسبت به تیر و های تحریف کننده و پیچاننده ی بیان و تفکر بود که او
را یکی از بزرگترین پدیده شناسان جهان گرداند ، به ویژه دره کودکی ، پسری
و جوانی ، (۵) ش ، که در آن نویسنده‌ی روس به نظر میاید تجربه‌ای خیش را در حد پسری
و مرد جوانی در اجزای دقیق باز یافته است یا *Portrait of the Artist* ، جوئیس رادر
نظر بگیرید . نویسنده‌ی ایرلندی ، نا همانند تولستوی ، به بیان بدگمان نبود ، و پیوسته
از استادی‌ی خیش بر زبان آگاهی داشت . به همان شیوه ، در *Portrait of the Artist*
به نظر میاید که جوئیس ، حتا بیش از چیرگی و کاردانی ی ادبی که چنان بدان مییالید ،
به هر دریافت مستقیم یا حسی از آنچه که او واقعن در جوانی ، در کودکی و حتا در بچگی
بوده است ارزش میگذارد . سرانجام ، Proust در بخشهای زندگینامه‌ی ی روایت خود ، به
تمایل بزرگش که عمر گذشته را بار دیگر زندگی کند ، تا آخرین جزء که اعصاب اجازه‌ی
استخراجش را از حافظه میداد ، تعداد قابل ملاحظه‌ی ی از ابزارهای احتیاطی را به منظور
حفظ و حمایت خاطره ها از تفکری که مکتب پدیده شناسی توصیه کرده است به میان کشید .

«Childhood, Boyhood, Youth» - ۵

مضافن ، پروست ابزارها و تدابیری که خاص او بود نیز اختراع کرد . باید بگویم همه‌ی این نویسنده‌ها در کارهای زندگینامه‌یی خود پدیده‌شناس بودند . با این همه هیچ يك از آنها معرفتی درباره‌ی پدیده‌شناسی به عنوان يك روش عمومی نداشتند . اکنون سارتر روش را به خوبی میداند . آن روش بود که او در آغازپیشه‌ی زندگی‌اش اتخاذ کرد . روشهای فکری دیگری هم وجود داشت . ماذالك سارتر در واژه‌ها به ندرت به این روش دست میبرد و پایدارانه آنچه را که انتظار میرود به عنوان يك پدیده شناس ، بیدرنگ ، مشخص سازد ، یعنی ، آنچه که به هنگام رخ دادن حادثه‌یی اندیشیده از آنچه مدتها پس از آن حادثه فکر میکرده است ، درهم میامیزد .

آدم میاندیشد: آیا سارتر میتواند آن اندازه به تجربه‌های واقعی خودش به عنوان يك كودك بیعلاقه باشد که در جدا کردن آنها از زیبایی کنونی خیش آرام و خون سرد بماند . اما اگر او در گذشته‌ی خیش ذیعلاقه نیست ، چرا نوشتن در باره‌ی آنها بر گزیده است ؟ میتوانست موضوعهای دیگری را پیدا کند .

برای حصول اطمینان سارتر مدتها پیش از این دقت ، روش پدیده شناسی را از دست داد ، و آنرا ، به دلایلی که ، تصور میکنم ، به طور عمده سیاسی بودند ، با گفتگوهای جدال آمیز و ساختمانها و جمله سازیهای «ایدئولوژیک» آلود . و ممکن است به درستی سؤال شود : پس بر این حقیقت که سارتر بار دیگر این شیوه را در تماشای گذشته‌ی خود به کار برده است چرا تعجب کنیم ، در حالی که همین روش را بارها در نوشته‌های تئوریک خود پیشا پیش اعمال کرده است ، در حقیقت ، از هنگامی که وابستگی خیش را به يك عقیده‌ی اصولی (radical) در سیاست اعلام داشت ؟ قطعن مایه‌یی «ایدئولوژیک» در «واژه‌ها» وجود دارد . آقای رزنگر و دوشیزه نات در اشاره به این مایه خطا نمیکنند: آنها فقط تا آنجا خطا میکنند که به نظر میرسد آنرا مرکزی میدانند . این مایه‌ی غیر واقعیت (مجاز) است ، غیر واقعیت ، اگر دقیق باشیم ، زندگی بورژوا . سارتر جوان کیست ؟ يك بورژوازي كوچك . اهریمن کوچکی که دوزندگی دارد ، و هر دوی آنها ، بنا بر قول نویسنده ، همه ساختگی و دروغین است . پدر بزرگ شارل شوایترز ، چه بود ؟ او ، به قول سارتر ، «هم ساده لوح و هم دروغگو» بود ، بد انسان که مادر بزرگ سارتر حتا تر دید داشت که زمین به دور خود میگردد از آن که شوهرش در آن زمینه تا کید میکرد . اما این مادر بزرگ «ولتر-گونه» ، و حتا مادر سارتر ، در «واژه‌ها» اندکی بهتر از پدر بزرگ از آب در میآیند ، پدر بزرگی که ، هر گاه به سخن نویسنده باور داشته باشیم ، رابطه‌ی خیش را با نوه‌اش بر خطوطی استوار میگرداند که ویکتور هوگو در کتابش «Art of Being a Grandfather» مشخص ساخته است . حدود بورژوا- و اربستان سارتر ، و همچنین حدود خود سارتر ، اغلب با لطافت بیان (در کتاب) مشخص گردید ، و یا حتا به هیات مضحکی در آمده اند ، و هیچگاه همگام دلبستگی . و فصاحت بیان نویسنده ، که هرگز بازی اصیلی ندارد ، به دشواری کفایت میکند آن اندازه تلخی‌ی هوشمندانه را از میان بردارد یا کاهش دهد .

اکنون به فکر میرسد هیچ کس نمیتواند کاری را که دارای زمینه‌یی واقعی است با انگیزه‌ی آن که یکپارچه منفی است اتصال بدهد . باید دلیل مثبتی هم وجود داشته باشد که

چرا سارتر به این جا کشیده شده که گذشته اش را مورد چنین رفتاری قرار بدهد. دریافت من این است که انگیزه‌ی بسیار مثبتی وجود داشت، و این که هدف واقعی سارتر در نوشتن «واژه‌ها» هم از لحاظ جنبه‌ی ایدئولوژی و هم از لحاظ زندگی‌نامه نویسی اندک و برابر بود. در این اثر، که به نظر می‌آید در سطح مصروف و پیران گردانیدن اساطیر بورژوازی کودکیش شده باشد، همچنین اساطیر بورژوازی نزدیکترین بستگانش، سارتر، به گمان من، در کار آفرینش، یادقیق‌تر، استوار گرداندن اسطوره‌ی بی‌ست به همان اندازه بورژوا که دیگر اسطوره‌هایی که ریشخند می‌کند، اسطوره‌ی پروتستان «دعوت».

بنابر «واژه‌ها» سارتر تقریباً در نهم سالگی از طرف پدر بزرگش شارل شوایتزر «دعوت» شد که نویسنده بشود، پدر بزرگی که در آن زمان با او رفتاری داشت چنان که گوئی قطعاً میدانست نویسنده می‌شود. اما در کتابش راجع به Genet, Actor and Martyr, Saint Genet سارتر به سادگی پیشه‌ی زندگی‌ی ژنه را به عنوان يك دزد با این حقیقت توضیح می‌دهد که هنگامی که ژنه بچه بود، والدین پرورش دهنده اش (۶) او را دزد نامیدند. در هر دو مورد بچه‌ی داستان (سارتر در حدود نه سال؛ ژنه ده) قربانی‌ی چیزی مانند ضربه‌ی تقدیر قرار می‌گیرد؛ دو پسر بسیار متفاوت، به نظر می‌آید در راه دیگری نداشته‌اند جز آنکه چیزی که «دعوت» شده‌اند بشوند. بنا بر این سارتر نویسنده‌ی گردید. این امر او را به فرزانش (Philosophy) و سیاست رهبری کرد. ژنه دزد شد. این امر او را به همجنسگرایی و ادبیات رهنمون گردید.

باید توجه شود که داستان زندگی سارتر، به شهادت خودش، تقریباً بلافاصله پس از کتاب او درباره‌ی ژنه، نوشته شد، و اگر کسی دواثر را مقایسه نماید در خواهد یافت که توضیحی که سارتر درباره‌ی این می‌دهد که چگونه نویسنده شد تقریباً نکته‌به‌نکته شبیه توضیحی است که درباره‌ی این می‌دهد که ژنه چگونه دزد شد. در «واژه‌ها» چه روی می‌دهد؟ از پسری بی‌پدر پدر بزرگش درخواست می‌کند و مادرش او را ترغیب می‌نماید تا درباره‌ی خودش به عنوان نویسنده‌ی بیندیشد. رویایی درباره‌ی جلال آینده به او تزریق می‌گردد، جلالی که می‌تواند کمبودها و ناتوانی‌های شخصی او را تعدیل و جبران نماید، ناتوانی‌هایی که خودش خیلی زیادتر از بستگانش آنها را می‌شناسد. سارتر پسر بچه در حالی که با رقیب‌های بستگانش مسموم شده است، زنده زنده می‌میرد، او در هر وضع پیروزی آینده را جانشین نارساناها و ناسامانیهای حال خود می‌نماید. (آیا سارتر، در گرفتن انتقام از پسری که خودش بود، و حال را قربانی‌ی آینده کرد، معرفت خود را بر آنچه که روزی بوده قربانی آنچه که امروز هست کرده است؟) او دچار بیماری‌ی می‌شود، که سارتر ادعا می‌کند مدتی دراز تا زندگی‌ی بالغ او به طول انجامید.

اکنون توضیح سارتر را درباره‌ی منش و پیشه‌ی زندگی‌ی ژنه در نظر بگیرید. يك بار دیگر، پسری، يك یتیم، «دعوت» می‌شود چیزی بشود که نزدیکترین کسان او می‌نامندش. سر نوشت ژنه، سارتر می‌نویسد، سر نوشت خودش بود «... نامیده شده بود». به این ترتیب او دزدی شد، حتا چنان که سارتر نویسنده‌ی شد. او نیز، بنا بر سارتر، هنگامی که بچه بود مرد. همانند خود سارتر، زندگی‌ی ژنه، تا پیرامون زمانی که سارتر آغاز به نوشتن درباره‌ی او کرد، زندگی‌ی پس از مرگ بود. در حقیقت، سارتر کتاب خودش را در باره‌ی ژنه يك خطابه‌ی

تشییع جنازه مینامد. ژنه‌ی شناخته‌یی مرده است؛ ژنه‌ی تازه‌یی، سارتر ادعا میکند، جای او را گرفته.

او ادعای همانندی برای خود میکند. سارتر «واژه‌ها» بنا بر نویسنده، سارتر تازه‌یی است، که همچنین از مرگی دراز بر خاسته است.

میبینیم در حالی که جزءهای زندگی ژنه دقیقن همان نبود که سارتر برای خودش گفته، هر دوی این زندگی‌ها، بدانسان که سارتر آنها را میبیند، بیان یک نمونه‌ی تقریبی مشابه هستند. و یک اسطوره چیست، اگر نه یک الگوی ابتدایی که زندگی‌های بسیار متفاوتی را متحد میگرداند؟ در ساختن اساطیر متفاوت‌ترین نظام‌ها و دانش‌ها را میتوان متحد گرداند، حتا چنانکه زندگی‌های بسیار مختلف را میتوان گرد نمود. ایدئولوژی، تفکرها، مجادله‌ها، و روایت‌های زندگی‌نامه‌ی خود نوشته، حتا تعریف‌های مربوط به پدیده‌شناسی - همه را میتوان در جریان ساختن اساطیر به یکدیگر وابسته و مرتبط گرداند و آنها همه در «واژه‌ها» به یکدیگر وابسته شده‌اند.

ولی آیا سارتر در نوشتن این کتاب خود را توضیح داده است؟ بی شک او فکر میکند با اساطیر جوانی خود ظالمانه رفتار کرده و با اساطیر آنها که به او نزدیکتر بوده‌اند، با اساطیر زمان آنان، زمان خودش و زمان مانیز. قطعن او فاصله‌های بسیار درازی را پیموده است که نسبت به خودش و نسبت به نزدیکترین کسانی که بی‌رحم باشد. و با این همه تصور میکنم آنچه به طور اساسی در «واژه‌ها» انجام کرده است، زیر آریز پیداد گری نسبت به دیگران و به خودش که فکر میکنم تا اندازه‌یی تظاهر آریز میباشد، زیاده‌گویی در استعداد آشکاری است که در حد یک پسر بچه‌ی معتقد به اساطیر از خود نشان میدهد. افسانه‌ی واژه‌ها مانند، افسانه‌ی Saint Genet یک روایت دنیایی است از اسطوره‌ی قدیمی پروتستان درباره‌ی اینکه چگونه آنها که به دست تقدیر منفرد گردیده‌اند پیش‌روی واقعی خود را، به هر صورت، پیدا می‌کنند. این حتا یک اسطوره‌ی نویسنده است. این Vieux Jeu (بازی کهنه) است، همچنان که توماس مان درباره‌ی Spengler's Decline گفت.

روشن‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نوشته‌ی Lionel Abel

ترجمه‌ی پ. لورم انسانی